

به نام خدا

موضوع تحقیق: انحطاط معنوی و بحران های درونی دنیای مدرن

گردآورنده : زینب نظری

کد دانشجویی:

۹۵۰۳۵۸۴۹۹

دانشگاه تهران شمال-دانشکده شیمی

فهرست

بخش الف)

۱..... انحطاط معنوی

بخش ب)

۴..... بحران های دنیای مدرن

بخش ج)

۱۱..... منابع

الف) انحطاط معنوی

نیچه در سال ۱۸۸۳ میلادی در کتاب چنین گفت زردتشت، (۱) مرگ خدا را اعلام کرد و گفت: (همه خدایان مرده اند. اکنون اراده ما آن است که ابرانسان زاده شود.) کلام نیچه واکنش های علمی و غیر علمی متعددی را برانگیخت. کتاب ها و مقالات زیادی درباره این گفته نگاشته شد. هیدگر نیز رساله ای با نام (کلام نیچه: خدا مرده است)، (۲) نگاشت که در مجموعه راه های جنگلی (۳) به چاپ رسیده است. وی در این رساله متذکر می شود که:

تلاش جهت آن که حقیقت چنین کلامی در مورد مرگ خدا به دور از کج اندیشی به تجربه آید، چیزی نیست، به جز آن که فلسفه نیچه را بشناسیم. (۴)

هیدگر با بیان این نکته که خیلی ها در تفسیر این جمله به خطا رفته اند و آن چنان که بایسته است در آن تفکر نکرده اند، می گوید:

در این مورد امکان چنان سطحی نگری بوده که این کلام می گوید: حاکمیت بر (موجود) از حاکمیت خدا بر انسان فراتر می رود یا این که نیچه انسان را در مقام خدا قرار می دهد، کسانی که چنین می اندیشند، ماهیت خدا را به صورتی ناصواب در نظر دارند. (انسان) هرگز قادر نیست که در مقام خدا قرار گیرد زیرا ماهیت انسان هرگز به حوزه ماهیت خدا دست نمی یازد. (۵)

هیدگر عصر جدید را دوران انسان محوری به جای خدامحوری می داند، دورانی که (خدایان گریخته اند) و امر متعالی و قدسی فرو خشکیده است. (رانده شدن، غیبت خدا و الوهیت است که ویژگی بارز این عصر و زمانه گشته است.) (۶) هیدگر از عصری که تهی از معنویت بوده و در آن خدایان گریخته باشند به عنوان (عصر ظلمت)، (۷) (شب تیره) (۸) و (شب ظلمانی) (۹) نام می برد. این تعبیر نشان می دهد تفکر معنوی در نظر هیدگر از جایگاه عمیق و مهمی برخوردار است. چه آن که امر متعالی به زندگی معنا می دهد و تکیه گاه معنوی انسان هاست. در واقع، بسیاری از مشکلات در عصر مدرن از (انحطاط معنوی) ناشی می شود، سودگرایی، ابزارگرایی، تفکر حساب گرانه، سلطه بر زمین، و... همه از فقدان امر متعالی ناشی می شود.

انسان امروز خالی از معنا و رو به نیهیلیسم متافیزیکی است. (پایان عصر حضور خدا و الوهیت در یک معنا خلاصه می شود؛ (عصر ظلمت) چونان شبی تیره گون به این طریق فرا می رسد، چنان نیست که صرفاً الوهیت و خدا از میانه گریخته باشد، بلکه این بارقه و نور الهی است که در تاریخ و تقدیر عالم فرو مرده است. این عصر ظلمت بار است که زمانه عسرت نام گرفته، چرا که همواره بر عسرت بارگی دهشت بار آن افزوده شده است.) (۱۰) از آن جا که این عصر، اوج و پایان متافیزیک غربی است و دوره سیطره نیهیلیسم بر تارک تقدیر زمان است و آدمی به جای تفکر مشغول تلمبار کردن اطلاعات علمی، محاسبه تکنولوژیکی و سیطره بر طبیعت است، از این رو، انسان در عصر جدید به جای تأمل و تفکر به دنبال هم رنگ شدن

با جماعات و فروکاستن ارزش تأمل است تا جایی که اغلب آنها در ابتدال فرهنگی رایج، سقوط کرده و دچار روزمرگی می شوند و یارای فهم سخن آن عاقل دیوانه نما را ندارند و وی باید دم فرو بندد و بگذرد.

از نظر هیدگر، ما دو نحوه تفکر داریم که هر یک در جای خود موجه و مورد نیاز است: تفکر حساب گرانه و تفکر معنوی. (وقتی می گوییم بشر معاصرگريزان از تفکر است، مراد همان تفکر معنوی است). (۱۱)

بشر امروز دچار فقر تفکر معنوی است، غرق در ماده و ظواهر است، آن قدر مشغول امور سطحی و حساب گرانه است که حتی از بی فکری خود غافل است. بشر امروز گريزان از تفکر است و این گريز از تفکر، مبدأ بی فکری است، و لازمه این گريز آن است که آدمی نخواهد بی فکری خود را ببیند و بپذیرد. وضع بشر امروز چنان است که می خواهد حتی گريز از تفکر را انکار کند. او خلاف این را مدعی است و با پیش کشیدن طرح ها، برنامه ها، تحقیقات فراوان و با طرح اعداد و ارقام مدعی تفکر و ابتکارات نوین می شود، غافل از این که این فقط مربوط به تفکر حساب گرانه است که مدام احتمالات اقتصادی و مادی را محاسبه می کند و از تفکر معنوی بیشتر و پیش تر، غافل می شود. هیدگر این نوع غفلت را عجیب ترین، مهم ترین و تفکربرانگیزترین امر عالم می داند، چنین غفلتی (۱۲) عواقب دهشت باری برای جهان به ارمغان می آورد، که از جمله آن نابودی زمین و بی خانمانی بشر عصر جدید است.

انسان معاصر بی بنیاد و بی اصل، بی معنا و بی هدف است. (هنگامی که خدا چونان بنیاد فراحسی و غایت هر امر واقعی، مرده است و عالم فراحسی ایده های نیروی خود و نیروی خلاقه خود را فنا کرده است، سپس دیگر هیچ چیز باقی نمی ماند که (انسان) بتواند آن را در بنیاد قرار دهد و خود را سامان بخشد. چنین است که در این جا با چنین پریشی مواجه می شویم. آیا ما همچون عدمی بی نهایت به سوی فنا و خطا نمی رویم؟) (۱۳)

هیدگر زمانه بی فکری را زمانه عسرت و تهیدستی می نامد. و بارها ناخرسندی خود را از جهان تهی از معنویت نشان می دهد. وی ضمن توصیه به تفکر معنوی معتقد است که چون انسان یک (متفکر) و یک موجود روحانی است، بنابراین، هر کسی در حد خود باید راه تفکر معنوی را بپیماید و پرده های ظلمت و غفلت را کنار بزند و حجاب های عصر تکنولوژی را از چهره خود بزداید. آن وقت است که زمینه پرسش گری و توجه به مبدأ و هستی رخ می نماید.

در پایان این بخش دو امر را مورد لحاظ و توجه قرار می دهیم، گرچه نشان های زیادی از این که هیدگر در زندگی فردی و شخصی اش یک مؤمن باقی مانده بود، در دست است و اصرار او بر این که پس از مرگش مراسم دینی برای او انجام شود، یکی از مؤیدات این امر است، چنان که در نامه اش به کربس کشیش نیز گفته بود: (به رغم گسست از آیین کاتولیک ها همچنان یک مسیحی باقی مانده)، ولی بیان او از (امر قدسی) (خدا)، (تفکر معنوی)، (وارستگی)، (پارسایی) و... اشاره به دین یا آیینی خاص نبوده، چنان که در نوشته های خود به طور غیرمستقیم انتقادات زیادی را متوجه مسیحیت و آیین های کلیسا می کند. از همین رو، عده ای وی را (ملحد) و فلسفه او را ملحدانه می خوانند، حتی سارتر وی را در ردیف فیلسوفان ملحد جای می دهد، امری که هیدگر در رساله (نامه ای در باب اومانيسم) آن را قویاً رد می کند، گرچه برخلاف آن نیز حکمی صادر نمی کند.

(فقط خدایی می تواند ما را نجات دهد); (۱۴) جمله ای که هیدگر متأخر، بارها به زبان آورد و عنوان مصاحبه ای با نشریه آلمانی اشپیگل قرار گرفت. آنچه هیدگر در این مصاحبه استنطاق گونه پاسخ می دهد و ظاهراً آخرین گفتار عمومی وی بوده است که بعد از مرگش در سال ۱۹۷۶ به چاپ رسید، بیان گر نگرش او به امر متعالی و خداست. وقتی روزنامه نگار می پرسد که فکر می کند آیا فلسفه می تواند هیچ کمکی به بشر در این وضعیت بکند یا نه؟ آیا هیچ فردی می تواند در قدرت هایی که ما را کنترل می کنند، تأثیر بگذارد؟ آیا فلسفه یا فرد یا گروهی از افراد می تواند ما را به یک عمل مشخص قاطع هدایت کند؟ هیدگر پاسخ می دهد: اجازه بدهید پاسخی کوتاه و جامع بدهم که البته حاصل تفکری طولانی در این باره است و آن این است که فلسفه به هیچ وجه نمی تواند تغییر مستقیم و بی واسطه در وضعیت کنونی عالم ایجاد کند. البته، این تنها در مورد فلسفه نیست، بلکه شامل همه علوم انسانی نیز می شود. اکنون دیگر فقط خدایی می تواند ما را نجات دهد. تنها امکانی که برای ما باقی مانده این است که در شعر و تفکر نوعی آمادگی برای ظهور خدا فراهم کنیم، و یا برعکس نوعی آمادگی برای غیاب خدا. در این شرایط سقوط و انحطاطی که در آن به سر می بریم، آمادگی حضور آن را فراهم نماییم، زیرا در صورت غیاب خدا انحطاط پیدا خواهیم کرد. وقتی از وی پرسیده می شود: آیا ارتباطی میان تفکر شما و ظهور این خدا وجود دارد؟ آیا از نظر شما این رابطه یک رابطه علی است؟ آیا مقصود شما این است که ما با تفکر می توانیم خدا را نزدیک تر کنیم؟ آیا ما می توانیم کمکی در جهت تسهیل آمدن خدا کنیم؟ هیدگر پاسخ می دهد که ما نمی توانیم خدا را با تفکر نزدیک بیاوریم، بلکه حداکثر این است که می توانیم آمادگی انتظار او را فراهم کنیم. تدارک آمادگی باید نخستین قدم در این راه باشد. (۱۵)

هیدگر در اکثر آثار خود بشر امروز را به بازگشت به تفکر فرامی خواند، به طوری که برخی از درس گفتارهایش با عنوان (درباره موضوع تفکر)، (پایان فلسفه و وظیفه تفکر) و... شکل گرفته است. چنان که در رساله (وارستگی) به وضوح بیان کرد، تفکری که او به آن فرا می خواند، تفکر معنوی است. تفکری که ما را به دامن هستی باز می گرداند، تفکری که قدرت و شهوت را مهار می کند، تفکری که بنیاد عقل و خرد حساب گر آدمی به شمار می رود و آن را از مسیر نیهیلیسم نجات می دهد، تفکری که آمادگی ظهور منجی را فراهم می کند و انسان مضطرب و پریشان عصر جدید را به سرمنزل آرامش و استقامت می رساند. تفکر معنوی به زندگی انسان معنا و هدف می بخشد و بنیاد تأمل در حقیقت می باشد. (در بحران معاصر نیاز به فلسفه کم تر می باشد و ما نیازمند توجه بیشتر به تفکر هستیم، نیاز به ادبیات کم تر، اما نیاز به پرورش و فرهیختگی ادبیات بیشتر است.) (۱۶) هیدگر، ما را به رعایت قواعد متناسب با تفکر تاریخ هستی فرا می خواند؛ (دقت در تأمل، مراقبت در بیان، صرفه جویی در کلام). (۱۷)

ب) بحران های دنیای مدرن

۱) بحران فرهنگی

یکی از پیامدهای دنیای مدرن بروز بحران فرهنگی و عدم تعادل و توازن در زمینه‌های فرهنگی و اخلاقی و ارزش‌های معنوی است. انسان مدرن با اصالت دادن به رشد اقتصادی و مادی، از معنویت و مذهب دور شده و با هجوم انواع مخاطره‌ها و ناامنی‌ها و یأس و احساس بی‌هویتی و تنهایی و خلأ معنوی و اخلاقی مواجه گردیده است. بسط تجدّدخواهی بی‌وقفه، ساختارهای فرهنگی و الگوهای زندگی اجتماعی و بنیادهای اخلاقی را دچار تزلزل نموده و به ذره‌ای شدن خانواده و از دست رفتن روابط عاطفی و اخلاقی و مشکلات روحی و روانی و از جاکندگی و دورافتادگی افراد انجامیده است. انسان مدرن غربی، هم از سنت‌های مذهبی خود و هم از سنت‌های خانوادگی و اجتماعی خود کنده شده و به فقر معنوی و احساس درماندگی و ناامیدی مبتلا گردیده است. بحران‌های بشر امروز غربی به بحران علم و فلسفه خلاصه نمی‌شود، بلکه بحرانی است معنوی، و بحران در ارزش‌ها.

در واقع، می‌توان با تفسیری جامعه‌شناختی گفت: روزگار نو، روزگار بحران‌هاست. بیکاری، گرسنگی، تورّم، جنگ‌های جهانی و منطقه‌ای، خشک‌سالی، عدم توزیع عادلانه ثروت، تولید سلاح‌های میکروبی و شیمیایی و هسته‌ای و بر هم خوردن تعادل زیست محیطی و بحران هویت و خلأ معنویت، همه نشانه‌های بحران در علم جدید و نوع نگاه بشر به جهان هستی و انسان است. ریشه این بحران نیز در دوری انسان از خدا و غفلت از خود است. انسان مدرن با انس گرفتن و پرداختن به اشیای طبیعی و مادی، به خودفراموشی دچار شده و در نتیجه، جایگاه و هدف خود را گم کرده است. امنیت با احساس تعامل عقلانی و معنوی انسان با پدیده‌ها و با اعتماد به دیگران حاصل می‌شد؛ اما امروز در نظام‌های عقلانی و علمی خشک و مصنوعی، دیگر چه چیزی می‌تواند به جای دین، فلسفه وجودی و امنیت و هویت انسان را تأمین کند؟ چه توجیهی وجود دارد که انسان در رابطه با اشخاص دیگر و یا نظام‌های حاکم، بتواند امنیت خود را باز یابد؟ (۱۸)

۲) بحران اخلاقی

یکی دیگر از بحران‌هایی که بشر امروز با آن دست به‌گریبان است، بحران معنویت و اخلاق است. بشر امروز در ازای رسیدن به پیشرفت مادی، معنویت و اخلاق را به کنار گذارد و خلأ معنوی و اخلاقی را برای جامعه بشری به ارمغان آورد. «نظام هوشمندی که بمب هسته‌ای را ساخته است، در ساختن مقوله‌های اخلاقی که بتواند چنین دانشی را متمدن کرده و در خدمت انسان قرار دهد، شکست خورده است.» (اسکات، پیتز، فرهنگ و جامعه، ۱۹۸۳، ص ۲۸۴)

«تمدن کنونی غرب بر اساس پاسداشت انسان به وجود آمد؛ بر اساس اومانیسم و اصالةالانسانیه این تمدن بنا شده است؛ معنای آن این است که «انسانیت»، عنصر اصلی و هدف اصلی و قبله اساسی برای این تمدن خواهد بود؛ امروز در نظام تمدنی غرب، انسانیت پامال شده است و حقاً و انصافاً دچار شکست شده‌اند. تا اندکی قبل از این، در لباس علمی و در ادبیات دانشگاهی این مسائل را جلوه می دادند و ضعفها را می پوشاندند، لکن بتدریج این ضعفها آشکار شده و باطن این تمدن مادی - که ضد انسان است، ضد فطرت الهی است - دارد خودش را نشان می دهد. یک نمونه‌اش قتل و غارت و خشونت است که خب این خشونتها و قتل و غارتها این قدر متراکم شده که امروز بر کسی پوشیده نیست... قتل و غارت و خشونت و شهوترانی‌های مسخ‌کننده انسان ، ازدواج با همجنس ، این غیر از همجنس‌بازی است، بمراتب بالاتر است؛ یعنی علناً منکرِ ضد فطرت را در زندگی خودشان راه بدهند ، امروز علناً و صریحاً به این اعتراف می کنند، و دو همجنس با یکدیگر ازدواج می کنند، و کلیساها این را ثبت می کنند، یعنی از پرده برون افتاده آن فساد باطنی و درونی در این زمینه‌های شهوترانی و مانند اینها».

(پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری ، بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۹۲/۱۲/۱۵)

(۱۹)

با توجه به پیوند بنیادین آدمی با اخلاق، تعریف انسان به (حیوان اخلاقی) چندان گزاف نیست . اندیشمندان بشری از دیرباز، در باب اخلاق و اخلاقیات تأمل ورزیده و نظریه پردازی کرده اند و همواره در طول تاریخ، انسان های نیک نهادی بوده اند که پس از تصفیه و پیرایش درون خویش به اصلاح عالم انسانی برون و عرضه آموزه های اخلاقی پرداخته اند. نسبی گرایی، سود گرایی و لذت گرایی اخلاقی - دست کم در برخی روایت های خود سهم وافر در توسعه ناهنجارهای اخلاقی و تربیتی داشته اند. از سوی دیگر، دیدگاههای انسان محور و فردگرایانه جماعتی از نو اندیشان، فضای اندیشه ی اخلاقی را چنان آلوده که تاریخ نظیری برای آن سراغ ندارد. انحطاط اخلاقی انسان متجدد اختصاصی به اقشار زیرین جامعه ندارد، بلکه گریبان بسیاری از افراد تحصیل کرده را نیز گرفته است. برای مثال، امروزه در بسیاری از دانشگاه ها و مؤسسات آموزش عالی کشورهای صنعتی مغرب زمین ، تشکل های دانشجویی هم جنس بازان به صورت رسمی فعالیت دارند(۲۰)

۳) بحران معرفت شناختی

معیار قرار گرفتن معرفت حسی و تجربی در دنیای امروز که ناشی از جهان بینی مادی و طبیعی است موجب شده تا معرفت های غیر حسی و غیر تجربی کنار گذاشته شود و معرفت در دایره حس و تجربه محدود گردد. و آنگاه که از محدوده حس و تجربه فراتر رفته ، در حصار معرفت عقلی و چارچوب آن محصور گردیده است و این امر سبب شده تا انسان امروز به شناخت و معرفت صحیح و کامل دست نیابد.

اصالت دادن به علم و عقل بشری و مبنا قرار دادن آن در شناخت و بی اعتنایی به معارف متافیزیکی و اخلاقی ، بحران معرفتی را برای نظام سکولار به دنبال داشت.

پیامد چنین معرفت شناسی ناقصی ، تفسیر نادرست از انسان و جهان هستی است و چنین شناخت محدودی ، نگاه به انسان و جهان را نیز تحت تاثیر قرار داده و بر آنها سایه خواهد افکند.

«گروهی که خواسته ای برخاسته از حس و وهم را خرد پنداشتند و قداست حریت را در پای پلید شهوت و غضب پایمال کردند ، سیاست و حکومت را که از شریف ترین شاخه های علوم انسانی است ، بر اثر نشناختن گوهر انسان ، به سلطنت بر مردم معنا و تفسیر می کنند ، (خواه بر مردم میهن خود و خواه بر مردم کشور دیگر) چنین فرقه ای ، هم دچار مشکل انسان شناسی و جهان بینی اند و هم مبتلا به معضل معرفت شناسی ؛ زیرا انسان از منظر اینان ، بین میلاد و مرگ خلاصه می شود و جهان هستی نیز از قلمرو ماده و طبیعت نمی گذرد و معیار اندیشه صحیح ، اثبات و ابطال حس است.

این عده ، حس و وهم را در بخش اندیشه ، و شهوت و غضب را در قسم انگیزه که عقل ترقی اند ، عقل پنداشتند و علم حسی را که پشتوانه ابطال پذیری حسی دارد ، معرفت صائب می انگارند ؛ غافل از آن که نه انسان را درست شناختند و نه جهان هستی را صحیح بررسی نمودند و نه به معیار اصیل معرفت ، دست یازیدند.» (همان ، ص ۱۴۲)(۲۱)

۴) بحران سیاسی اجتماعی

با نگاهی به اوضاع امروز جهان درمی یابیم متأسفانه، افراد بشر، بیش از آن که به فکر فطرت الهی و انسانی خود باشند، با پیروی از امیال خود و دنبال کردن جهل علمی و جهالت عملی خویش، اکثر جلوه های فطرت الهی خویش را به ویژه در بعد اجتماعی به فراموشی سپرده اند . و صدمات جبران ناپذیری را به خود، جامعه و در سطح بین المللی وارد می کنند و این مسأله در عصر حاضر، بیش از گذشته نمایان است.

رنه گنون، منتقد مشهور فرانسوی، در کتاب بحران دنیای متجدد به برخی از این پیامدها و بن بست های تمدن جدید اشاره کرده ، می نویسد: کسانی که تنعم و رفاه را آرمان خود ساخته بودند و از بهبودهایی که بر اثر پیشرفت

و ترقی حاصل گشته، برخوردارند، آیا خوشبخت تر از ابنای بشر در روزگاران پیشین هستند؟ امروزه وسایل ارتباطی سریع تر و امکانات بیشتری وجود دارند، ولی عدم تعادل و نابسامانی و احساس نیاز بیشتر، او را در معرض خطر فقدان قرار داده و امنیت او هر چه بیشتر در معرض تهدید قرار گرفته است؛ زیرا هدف تمدن جدید، چیزی جز افزایش نیازمندی‌های تصنعی، بهره‌گیری جنون‌آمیز از امکانات، مواهب طبیعی و لذت طلبی و ارضای هر چه بیشتر و غوطه‌ور ساختن انسان در زندگی ماشینی چیز دیگری نیست. (گنون، رنه، بحران دنیای متجدد، ترجمه ضیاء الدین دهشیری، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۲، ص ۱۴۴)

بشریت با اینکه از قدرت مادی و علمی و اقتصادی و فناوری فوق‌العاده بهره‌مند است، ولی با رویکرد مادی‌گرایانه و دین‌گریزانه، به ورطه سقوط و انحطاط افتاده و به غفلت از خویش مبتلا شده است. علم و پیشرفت و امکانات مادی دنیای جدید هرگز نتوانسته‌اند جایگزین دین شوند، و بشریت را به سرمنزل خوشبختی و سعادت برسانند، و وجود این همه بحران در جوامع پیشرفته، نشان‌دهنده این واقعیت است که علم و پیشرفت، نمی‌تواند انسان را از دین بی‌نیاز سازد.

در دنیای کنونی ارزش‌ها بیش‌تر در رفاه و سود بیش‌تر، آن‌هم به گونه‌ای مطلقاً فردی، خلاصه می‌شود و ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی نادیده انگاشته می‌شود. اصل تفاهم و همکاری با دیگر انسان‌ها، به قدری رنگ باخته که امروز، ایجاد کوچک‌ترین نهاد اجتماعی (خانواده) با مشکل‌های فراوانی روبه‌روست؛ به طوری که انسان‌ها قادر نیستند به مقتضای فطرت خویش که حتی از سوی امیال فرد نیز حمایت می‌شود با فردی دیگر زیر یک سقف، زندگی مشترکی داشته باشند.

بحران در نهاد خانواده که پایه‌های مدنیت جامعه را تشکیل می‌دهد آن قدر عمیق و ریشه‌دار است که جامعه‌شناسان و حقوق‌دانان جهان، نسبت به رفع آن ناتوان مانده‌اند. آنان، نه تنها توان حل بحران را ندارند، بلکه از توقف چنین روندی نیز ناتوانند، به گونه‌ای که هر قدر از عمر پیشرفت صنعت و ترقی علمی جهان می‌گذرد، اهمیت نهاد خانواده، بیش‌تر رنگ می‌بازد و بر آمار طلاق، بی‌بند و باری، بچه‌های بی‌سرپرست و در نتیجه، بر میزان تعدی، تجاوز و خشونت افزوده می‌شود.

از سوی دیگر، اگر بخواهیم پیامدهای آلودگی فطرت را در حوزه‌ای وسیع‌تر و در سطح بین‌الملل بررسی کنیم، با اوضاعی به مراتب خطرناک‌تر رو به رو خواهیم شد؛ به گونه‌ای که روز به روز، شدت ظلم و جور کشورهای قوی‌تر بر کشورهای دیگر بیش‌تر می‌شود و کشورهای ضعیف، گرچه همانند گذشته، اسم «مستعمره» بر روی آن‌ها نیست، اما به مراتب، بیش‌تر از گذشته از استعمار و استثمار کشورهای قوی رنج می‌برند.

«جامعه‌های به ظاهر مدنی دنیا که بشر امروزی به دام آن‌ها گرفتار آمده‌اند یک اصل و هدف را مبنای زندگی اجتماعی قرار داده و آن را برای خود منشأ سعادت به شمار می‌آورد و آن بهره‌برداری از منافع و مزایای دنیوی و

بهره کشی از طبقه ضعیف برای سود بیشتر است و آن عامل مهمی که مایه هم آوایی مشئوم و یکپاچگی آنان شده است، همین امر است.» (جوادی آملی، عبد الله، جامعه در قرآن، تفسیر موضوعی قرآن کریم، پیشین، ص ۱۸۹)

مایک دنیس برداین، استاد تاریخ دانشگاه ایزونای آمریکا می گوید: «به عقیده من مدنیت و تمدن غرب به زودی به بن بست خواهد رسید و به جایش مدنیت و تمدن اسلامی خواهد نشست... آمریکا و همه دنیا امروز به چنان بحرانی دچار شده اند که مانند آن در تاریخ سابقه نداشته است. اگر بتوان دوره ای را با دوره جاهلیت پیش از ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله مقایسه کرد همین دوره و عصر ما است... با این حال جهان و به خصوص آمریکا می توانند با پذیرش اسلام در خود انقلاب درونی ایجاد کنند، تنها این دین است که می تواند کشور من و جهان را از قیدها برهاند و از نادرستی ها آزاد کند.» (روزنامه کیهان، ۸۰/۷/۲۴) (۲۲)

۵) نیهیلیسم (۲۳)

یکی دیگر از پیامدهای مدرنیته مواجهه بشر متجدد و مدرن با بحران های فکری و روحی و افتادن در دام «نیهیلیسم» است. «نیهیلیسم» به معنای پوچ انگاری و غایت زدایی از کل نظام هستی، به ویژه بی هدف انگاشتن انسان و انکار هرگونه ارزش مطلق اخلاقی است. نیهیلیسم در واقع، حاصل یک بحران هستی شناختی (انتولوژیک) و اخلاقی است. نیهیلیسم بحران دنیایی است که در آن، فلسفه اخلاق متزلزل شده و جنبه های معنوی حیات انکار شده است. «نیهیلیسم هسته قدرتمند تاریخ متافیزیک غربی و در واقع، منطق درونی آن است» (۲۴) در حالی که پیش از عصر روشنگری متافیزیک ارزش های متعالی را می آفرید، ولی مدرنیته به نفی همان ارزش های متعالی و متافیزیکی روی آورد. به قول داستایوفسکی در دنیای جدید «هر کاری برای بشر مجاز شمرده می شود» (۲۵). نیهیلیسم به تدریج، عقل بشری را جایگزین وحی الهی کرد و در مراحل بعد، این عقل سودانگار و ابزاری در خدمت منافع و غرایز بشری قرار گرفت.

به هر حال، دنیای مدرن، دنیایی است که نیهیلیسم (پوچ گرایی) وجه باطن آن است و دنیایی که جهان بی حضور و دخالت خدا اداره می شود. بازتاب تفکر نیهیلیستی غرب به نفی تدریجی همه اعتقادات انجامید. تفکر علمی غرب بر پایه نفی انگاره های الهی از جوهر طبیعت، با ویژگی خودکاری (اتوماسیون) خودافزایی، جهان روایی، خودمختاری و یگانه انگاری (مونیسیم) و با حرکت نزولی خود به پیش می رود.

سرودخوانان انحطاط و پیام آوران غروب خدایان در غرب کم نیستند. بیش از همه در همان غرب، کسانی مانند نیچه و هایدگر از نیهیلیسم پنهان در نفس ایده پیشرفت خبر دادند. (۲۶)

انسان امروز دیگر به ادعاهای فیلسوفان عقلگرا و روشنگری اعتماد ندارد، و دیگر عقل نقاد مدرن از ادعای توانایی نقد خود، دست کشیده است. (۲۷)

انسان مدرن با هجوم تجدد و جدایی عقل از نور، به کمبود فضیلت و انحطاط اخلاقی مبتلا شده است و مدرنیته را مظهر خیانت به الهام و مکاشفه و یک بن‌بست تاریخی و فلسفی می‌داند، و بر این باور است که بشریت با رویگردانی از خدامحوری، بحران کنونی را برای خویش به وجود آورده است، و راه رستگاری را از طریق هزار توی نیپه‌لیسم نیچه‌ای یا علم‌گرایی مادی، جست‌وجو می‌کند.

انسان امروزی نمی‌فهمد که عقل‌گرایی قابلیت واکنش او را نسبت به سمبل‌ها و افکار فوق طبیعی و متافیزیکی از میان برده است و او را در برابر جهان زیرزمینی روانی، عاجز ساخته است. (۲۸)

ریشه این بحران را باید در تقدس‌خردگرایی و انسان‌گرایی عصر نوزایی جست. انسان امروز خود را موجود مطلق می‌انگارد که اختیارات او بر اختیارات خدا تفوق دارند و همین انسان‌گرایی افراطی او را از منابع قدسی و معنوی دور می‌سازد و راه نجات از بحران را بر او بسته است. نگرش علم‌پرستانانه به انسان و طبیعت، ریشه‌های معنوی زندگی بشر را خشکانده است. انسان متجدد با ویران کردن طبیعت، با نگاه خشک علمی و صرفاً مادی و آمیخته با حرص و آرز، بر آن است تا کل سنت دینی را نفی کند. (۲۹)

یونگ علل بسیاری از مشکلات فکری و روحی و معنوی جهان امروز را در پشت کردن بشر به دین می‌بیند. به باور او، بشر مدرن اگر چه خود را تا حدی از قید خرافات رها کرده، اما در دام خطرناک از دست دادن ارزش‌های اصیل اخلاقی و دینی شده گرفتار شده است.

فروید نیز با اشاره به این حقیقت که دین همواره در طول تاریخ و همپای تاریخ تمدن بشری وجود داشته است، می‌نویسد: «در هیچ دوره‌ای، یک تمدن، خالی و تهی از معتقدات دینی نبوده است.» (۳۰) به باور او، باورداشت‌ها و عملکردهای مذهبی عموماً پناهگاهی را در برابر ناملایمات زندگی روزانه فراهم می‌سازند. از نظر او، دین در بسیاری از جنبه‌های فعالیت اجتماعی بشر نفوذ دارد و می‌تواند در جهان مدرن، در برابر انواع مخاطرات، به انسان امنیت روحی و احساس معناداری و هویت ببخشد.

۶) فناوری و تکنولوژی

دیرزمانی است که بشر، با به بکارگیری دانسته های علمی خود، به ساختن ابزار و بهره گیری از آن پرداخته، اما تنها در طی سده های اخیر است که به موازات تقویت بعد کاربردی علوم تجری، پدیده ای به نام «فناوری» در جوامع پیشرفته ی صنعتی، ظهور یافته است. فناوری نوین، فرهنگ و اخلاق ویژه خود را بر جوامع پیشرفته تحمیل می کند. در دهه های اخیر، فناوری نوین، خاستگاه بحران هایی اساسی نظیر بحران انرژی و بحران محیط زیست بوده است. چندی است آفات و شرور زیست محیطی فناوری مدرن مورد توجه جدی قرار گرفته است. از سویی دیگر، پیشرفت بشر در شاخه های مختلف پزشکی به همراه توسعه صنایع داروسازی و تولید مواد بهداشتی، تشخیص، پیشگیری و درمان بسیاری از بیماری ها را آسان کرده است اما طرفه آن است که در همین دوران بیماری های نوظهور ناشناخته ای شیوع یافته اند که خطر آنها برای آدمی، کمتر از بیماری هایی که درمان آنها کشف شده، نیست. به هر تقدیر، اینک مار خوش خط و خال تکنولوژی که مدت زمانی در آستین انسان متجدد پرورنده شده، به اژدهایی سهمگین مبدل گردیده که حیات سعادت‌مندان بشر بر روی کره خاک را به آتش کام خود می سوزاند و دیو سرکش صنعت سخت در کار لگدمال کردن ارزش های انسانی است (۳۱)

منابع

منبع انحطاط نشریه نقد و نظر جلد ۴۳ صفحه ۵

۱. فردریش نیچه، چنین گفت زرتشت، ترجمه داریوش آشوری، انتشارات پرسش، تهران، ۱۳۷۲، ص ۴۴۲.

۲. Nietzsche wort: Gott ist tot.

۳. Holzwege, (۱۹۵۰).

۴. مارتین، هیدگر، (کلام نیچه: خدا مرده است) راه های جنگلی، ترجمه منوچهر اسدی، ص ۳۰۳.

۵. همان.

۶. همو، به چه کار آیند شاعران، ص ۳۱۹.

۷. همان.

۸. همان، ص ۳۲۰.

۹. همان.

۱۰. جان، کورتنی موری، (انسان بی خدای عصر نوگرایی و عصر فرانوگرایی)، ترجمه هدایت علوی تبار، فصلنامه ارغنون، شماره ۱۱ و ۱۲، ص ۸۱ و ۱۲۴.

۱۱. مارتین، هیدگر، (وارستگی، گفتاری در تفکر معنوی)، فلسفه و بحران در غرب، ص ۱۲۱ و ۱۲۷.

۱۲. همان، ص ۱۲۱ - ۱۲۲.

۱۳. مارتین، هیدگر، کلام نیچه: خدا مرده است، ص ۲۵۷.

۱۴. Nietzsches wort: gott ist tot.

این جمله هیدگر عنوان مصاحبه ای بود که نشریه آلمانی اشپیگل آن را در سال ۱۹۷۶ به چاپ رساند. افزون بر این، پژوهشگر هیدگر شناس جان مک لواری مقاله ای با این عنوان نگاشت که در مجموعه فلسفه و بحران غرب، ترجمه و به همت انتشارات هرمس منتشر گردیده است.

۱۵. مارتین، هیدگر، (فقط خدایی می تواند ما را نجات دهد)، ابوریحان، فارابی و هایدگر (پنج مقاله)، ترجمه آرامش دوستار، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ص ۸۵ - ۱۱۸.

- *برای مطالعه بیشتر نک: جان مک کواری، (در فلسفه و بحران غرب)، ترجمه محمدرضا جوزی، ص ۵۳ - ۱۳۲.
۱۶. Letter on Humanism, p. ۲۴۲.
۱۷. همان.
۱۸. منبع نشریه معرفت جلد ۱۲۳ صفحه ۶
۱۹. سایت پرسمان بحران جهان معاصر
۲۰. سایت پرسمان دین و بحران های درونی
۲۱. سایت پرسمان بحران جهان معاصر
۲۲. سایت پرسمان بحران جهان معاصر
۲۳. نشریه معرفت جلد ۱۲۳ صفحه ۶
- ۲۴ و ۲۵. بابک احمدی، پیشین، ص ۴۵ / ص ۷۲.
- ۲۶ و ۲۷. داریوش شایگان، پیشین، ص ۵۱ / ص ۵۲.
۲۸. کارل یونگ، انسان و سمبل هایش، ترجمه ابوطالب صارمی تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲، ص ۱۴۱.
۲۹. کارل یونگ، روان شناسی و دین، ترجمه فؤاد روحانی تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰، ص ۵۳.
۳۰. زیگموند فروید، آینده یک پندار، ترجمه هاشم رضی تهران، آسیا، ۱۳۵۷، ص ۱۸۶.
۳۱. سایت پرسمان دین و بحران های درونی